

هو العليم

اهمیت استقامت در مسیر حق

عید غدیر ۱۴۲۳ هجری قمری

بیانات:

آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوِلَايَةِ

أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ الْمَعْصُومِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَام.»^۱

پاداش استقامت در مسیر الهی

﴿الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ
الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي
كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾^۲

«آن کسانی که گفتند: پروردگار و مربی و

پرورش دهنده روح و جان و جسم ما خدا است

و بر این مسئله استقامت ورزیدند و پایدار بودند،

(از میدان به در نرفتند و به خاطر

^۱ إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۴۶۴، با قدری اختلاف. امام شناسی، ج ۹، ص ۲۱۳:

«حمد و سپاس اختصاص به خداوندی دارد که ما را از تمسک کنندگان به ولایت امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام قرار داد.»

^۲ سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۰.

فراز و نشیب‌های مسائل اجتماعی، آن تعهد و مسئولیت را فراموش نکردند،) ملائکه رحمت دائماً بر آنها فرود می‌آیند (و از انوار جلیه پروردگار بر دل و جان و سر آنها نازل می‌کنند،) که ترس به خود راه ندهید، (نگران عواقب تبلیغ رسالت الهی نباشید؛) و از مسائلی که پیش می‌آید ناراحت نشوید، (از حرف‌هایی که زده می‌شود و از کمی‌ها و کاستی‌ها متأثر نشوید؛) و در نهایت و در نتیجه، بشارت باد شما را به همان بهشت و نعمات الهی که به شما وعده داده شده است.»

شرافت و عظمت عید غدیر

امروز روز عید غدیر است. از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که فرمودند: «يَوْمُ غَدِيرِ حُمِّ أَفْضَلُ أعيَادِ أُمَّتِي؛^۱» «ارزشمندترین اعیاد امت من (که باید روی آن حساب کنند و آن را محترم بدانند) عید غدیر است!»

چرا این طور است؟ مگر روز عید غدیر چه خصوصیتی دارد و فرق آن با سایر اعیاد چیست؟ مگر اینکه پیغمبر امیرالمؤمنین را به خلافت نصب

^۱ الأملی، شیخ صدوق، ص ۱۲۵.

کردند عید گرفتن دارد؟

حدود ولایت امیرالمؤمنین بر مسلمین

پیغمبر امیرالمؤمنین علیه السلام را به ولایت بر جان و مال و ناموس و تمام شرایش و جودی مسلمین منصوب کرد و همان طور که طبق نصّ آیه شریفه، خود رسول خدا از ما به ما اولویتی دارد و اختیار رسول خدا بر اختیار ما ترجیح دارد، [امیرالمؤمنین هم همین طور است! آیه می فرماید:]

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾^۱

«هیچ مؤمن و مؤمنه‌ای حق ندارد وقتی که خدا و رسول او حکمی را بر او جاری می‌کنند و امری را بر او وارد می‌کنند، اختیار مخالفت داشته باشد.»

وجوب اطاعت از دستورات ائمه در تمام شؤون

زندگی

الآن به مناسبت بیان این مسئله، یک قضیه به یادم آمد. یک روز در خدمت مرحوم آقا رضوان الله علیه - در سفر مشهد بودیم. یکی از آقایان که درس خارج هم می‌داد و مدّعی بود که افراد

^۱ سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۶.

زیادی در این بحث شرکت می‌کنند، برای دیدن ایشان آمده بود و من هم در آن مجلس حضور داشتم. راجع به این مسئله صحبت شد که آیا رسول خدا یا ائمه علیهم السلام حق دارند که ما را مکلف بر امور و مسائلی کنند که مورد دلخواه و رضای ما نیست؟

من باب مثال امر کنند بر اینکه زنت را طلاق بده! یا امر کنند بر اینکه منزلت را بفروش و خودت برو در بیابان و در زیر چادر زندگی کن! یا امر کنند بر اینکه تمام اموالت را در راه خدا بده! آیا آنها می‌توانند به چنین مسائلی امر کنند یا نه؟

آن شخص می‌گفت:

«آقا، این مسئله آن قدر واضح البطلان است و بطلانش بدیهی است که اصلاً نیاز به استدلال ندارد! امام حق ندارد که به انسان بگوید زنت را طلاق بده! امام حق ندارد که به انسان بگوید منزلت را بفروش و در راه خدا بده! امام حق ندارد که به انسان بگوید خودت را اعدام کن! امام حق ندارد که به انسان بگوید خودت را از بین ببر! و اصلاً نیاز به بطلان نداریم و ما وقتی که در نجف بودیم و در درس فلان آقا

یک‌هم‌چنین صحبتی مطرح شد، فلان شخص که از آقایان است گفت: «آقا، این مسئله آن‌قدر واضح‌البطلان است که دوغ‌فروش سر‌محل‌هم می‌داند که این باطل است!»

مرحوم آقا هیچ حرفی نزدند. وقتی که آن شخص رفت، ایشان به من رو کردند و فرمودند:

«میزان معرفت این آقایان را نسبت به ولایت و نسبت به اوامر و نواهی امام شناختی؟!»

آیا این افراد این‌قدر توجه نکرده‌اند که ما در اخبار^۱ و در آیات^۲ صراحت بر این مسئله داریم؟! این که دیگر نیاز به معرفت امام ندارد! مگر رسول خدا به آن مرد انصاری - علی‌رغم مخالفتش با ازدواج دخترش با آن جوان فقیر - امر نکرد که دخترت را به ازدواج با او دریاور؟!^۳ و مگر راجع به زینب، دختر عمه پیغمبر - علی‌رغم عدم میل او به ازدواج با زید - آیه نیامد:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾^۴ «وقتی که مؤمن و

^۱ رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۲۶۵ - ۲۶۸؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۶۹ - ۲۷۴.

^۲ سوره مائده (۵) آیه ۵۵؛ سوره نساء (۴) آیه ۵۹.

^۳ الکافی، ج ۵، ص ۳۴۱.

^۴ سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۶.

مؤمنه‌ای مقابل احکام الهی و رسول او قرار می‌گیرد، حق انتخاب ندارد!»

زینب رو کرد به پیغمبر و گفت: «ای رسول

خدا، شما این مسئله را از جانب خودت می‌گویی یا از جانب خدا؟»

حضرت فرمود: «من از پیش خودم حرفی

نمی‌زنم!»^۱

اولویّت امام بر نفوس، در رتبه اولویّت خداوند

بر مخلوقات

این یعنی خدای متعال که از نقطه نظر سلسله مراتب علیّت در اعلی مرتبه از جنبه و حیثیت خلقت انسان و جهان آفرینش قرار دارد و به این لحاظ از ما به ما نزدیک تر و صاحب اختیارتر و از ما به ما نسبت به کارهای خودمان اولی تر است، همین مسئله به واسطه آن سلسله مراتب علیّت به رسول خدا و به اولاد آن حضرت منتهی می‌شود.

الآن امام زمان علیه السلام بر ما همان ولایتی

را دارد که خدا آن ولایت را بر ما دارد؛ بدون ذره‌ای

^۱ الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۸۰ و ۸۲؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۹۴.

کم یا زیاد، و هیچ تفاوتی در این مسئله وجود ندارد!
الآن امام زمان علیه السلام همان جنبه‌ای را بر ما دارد
که آن جنبه را خدای متعال دارد، منتها نمی‌آید حکم
کند، نمی‌آید امر کند و نمی‌آید بگوید این کار را
بکن! چون افراد تحمل ندارند و چه بسا ممکن است
نپذیرند و قبول نکنند، لذا ملاحظه می‌کند.

ما باید نسبت به این مسئله زنگ بیدارباش را
در وجود خودمان به صدا درآوریم و به این نکته
برسیم که اگر امام زمان علیه السلام امر نکند، آیا ما
هم نباید به دنبال رضای او و به دنبال منوی او باشیم
و فقط باید منتظر بمانیم تا از جانب آن حضرت بر ما
امری بشود یا نهی تعلق بگیرد؟!!

انتقال ولایت رسول خدا به امیرالمؤمنین در روز

غدیر

پیغمبر اکرم در روز غدیر با بیان رسا و صریح،
همان ولایتی را که خود در زمان حیاتش بر مؤمنین
داشتند، به امیرالمؤمنین علیه السلام منتقل کردند.
حضرت فرمودند:

«أَلَسْتُ أُولَىٰ بَكُم مِّنْ أَنْفُسِكُمْ؟»^۱ آیا من بر شما اولیٰ

از خود شما نیستم؟!»

اینها اقرارهایی بود که پیغمبر از آنها گرفتند!

الآن شما اختیار دارید که از این مجلس بیرون

بروید یا بیرون نروید، این اختیار به دست شما است؛

اما اگر رسول خدا اینجا بود و می گفت که باید در

اینجا بنشینید، دیگر رفتن از اینجا حرام بود! شما

اختیار دارید که این غذا را بخورید یا این غذا را

نخورید؛ اما اگر رسول خدا می گفت که این غذا را

نباید بخورید، خوردنش حرام بود و دیگر «چرا» در

کار نیست که چرا نباید بخوریم؟! ما اختیار داریم که

این ازدواج را بکنیم یا این ازدواج را نکنیم؛ اما اگر

رسول خدا گفت که این ازدواج را بکن، دیگر

انجام ندادنش حرام است، و یا اگر گفت این ازدواج

را نکن، دیگر انجام دادنش حرام می شود! وقتی

رسول خدا و امام بگوید: «این معامله را انجام بده و

آن معامله را انجام نده! این اقدام را بکن و آن اقدام

را نکن!» دیگر فضولی کردن در کار آنها کنار

^۱ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۷۶.

می‌رود!

تغییر حال مردم بعد از گذشت هفتاد روز از واقعه

غدیر

این مسئله، مسئله ولایت است. ولایتی که رسول خدا دارد این قسم است. در روز غدیر، این ولایت بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد. حضرت فرمودند: «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟!» و همه گفتند: «بله!» و من از این مردم که جمعیتشان حداقل سی هزار نفر بود در تعجبم که این کلام رسول خدا را شنیدند و به اولویت ولایت رسول خدا بر خودشان اقرار کردند، ولی هنوز پیغمبر از دنیا نرفته بود که توطئه بر علیه خود پیغمبر و مبانی پیغمبر چیده شد! مگر از واقعه عید غدیر تا قضیه شهادت پیغمبر اکرم در بیست و هشتم صفر چقدر بود؟ هفتاد روز بود!

اگر ولایت پیغمبر را قبول ندارید، پس چرا می‌گویید: بله، قبول داریم؟! و اگر قبول دارید، دیگر صریح‌تر از این [چه می‌خواهید] که پیغمبر بیاید و دست امیرالمؤمنین را در کنار خود بگیرد و بلند کند و بگوید: **هَذَا عَلِيٌّ!** نه يك على! اگر [فرضاً پیامبر]

می گفت: «فعلی مولا!» الآن در کتب اهل تسنن
می نوشتند: پیغمبر گفته است علی! حالا علی بن آدم،
یا علی بن خالد، یا علی بن زید! بالأخره يك علی درست
می کردند و می گفتند که این هم آدم خوبی است و این
خصوصیات را دارد! ولی فرمودند: «هذا علی مولا»
یعنی این علی که الآن در کنار من است [مولای شما
است!]

پیغمبر آن چنان مسئله را بست که هر عالم بی دین
و بی انصاف سنی برای انکار این قضیه مجبور است
واقعۀ غدیر را انکار کند، یعنی پیغمبر هیچ راهی باقی
نگذاشت! اگر پیغمبر می گفت علی، آنها می گفتند که
منظور علی بن زید است! این کسانی که می آیند و
جریانی را که حدّ اقل سی هزار نفر جمعیت حجاج در آن
حضور داشته اند به این راحتی انکار می کنند، اگر
توجیهی به دستشان می آمد چه کار می کردند! لذا پیغمبر
برای اینکه هیچ راه توجیه و تأویلی را باقی نگذارد

^۱ الکافی، ج ۱، ص ۴۲۰.

فرمود: «**هذا علي**؛ این علی که الآن در کنار من می بینید مولای شما است!» و همه قبول کردند و پذیرفتند و همه آمدند و بیعت کردند، اما هفتاد روز نگذشته بود که بیعت را کنار گذاشتند!

تعهد و ایستادگی در مسیر حق

[آیه می فرماید:]

(الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا)؛^۱ «آن کسانی که

می گویند پروردگار ما و مربی ما خدا است و بعد هم پای قضیه می ایستند!»

حتی پیغمبر قبل از شهادت آمدند و برای

مردم صحبت کردند و صریحاً گفتند: «**إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ**

الثَّقَلَيْنِ؛ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترتي!»^۲ این را صریحاً گفتند، اما

ما می بینیم که مردم شل هستند و نسبت به مبانی

پذیرفته شده، آن چنان که باید و شاید توجه ندارند!

می گویند: «حالا ببینیم چه می شود! بسیار خوب،

حالا ما محبّ اینها هستیم! حالا معلوم نیست که

قضیه چیست! حالا خدا بزرگ است و چه کسی از

^۱ سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۰؛ سوره احقاف (۴۶) آیه ۱۳.

^۲ كفاية الأثر، ص ۱۳۷. امام شناسی، ج ۱، ص ۳۱:

«من در میان شما دو چیز بزرگ و سنگین از خود به یادگار می گذارم: یکی کتاب خدا؛ و دیگری عترت من!»

فردا خبر دارد؟!» این دین و این تعهد به درد نمی خورد!

جایگزین شدن سنت‌های غیر اسلامی به جای عید

غدیر

چرا باید عید غدیر افضل اعیاد امت باشد؟

چشم پیغمبر روشن که بیاید و به این امتش نگاه کند که نه تنها عید غدیر را افضل اعیاد نمی دانند، بلکه عید نوروز را که عید گبر و مجوس و زرتشتی‌ها است برای خود عید قرار می دهند و به شادمانی و پای کوبی می پردازند و به هم تبریک می گویند و فرا رسیدن سبزشدن علف‌ها را در پایان جشن می گیرند؛ اما اگر الآن از دو تا بچه مسلمان سؤال کنند که در قضیه غدیر چه اتفاقی افتاده و چه مسئله‌ای رخ داده است، می گویند نمی دانم!

چند روز پیش در بازار وارد مغازه‌ای شدم تا

چیزی بگیرم. صاحب مغازه پیرمرد خیلی خوش‌نفس و خوش‌قلبی بود. وقتی که پول آن جنس را پرداختم، یک پول دیگر هم درآوردم و گفتم این را هم به عنوان عید غدیر که دو سه روز دیگر است به شما می دهم. خیلی تشکر کرد و خیلی مبهتج

شد و گفت: «بله آقا، عید نوروز هم در پیش داریم!»
گفتم: «نه خیر، عید نوروز عید گبرها است و ما این
عید را قبول نداریم!» گفت: «آقا، آقای شیخ عباس
قمی در مفاتیح الجنان نوشته است!» گفتم: «ایشان
اشتباه کرده که نوشته است! امام ما آقای شیخ عباس
قمی صاحب مفاتیح نیست!»

روایت موسی بن جعفر علیهما السلام در

عدم مشروعیت نوروز

امام ما موسی بن جعفر است که وقتی منصور
دوانقی در هنگام نوروز در مدینه بارِ عام داده بود و
به دنبال آن حضرت فرستاد که شما هم بیاید و در
این بارِ عام ما شرکت کنید، حضرت در جواب
فرمودند:

«إِنِّي قَدْ فَتَّشْتُ الْأَخْبَارَ عَنِ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ فَلَمْ
أَجِدْ لِهَذَا خَبْرًا وَإِنَّهُ سُنَّةٌ لِلْفُرْسِ وَمَحَاهَا الْإِسْلَامُ وَ
مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نُحْيِيَ مَا مَحَاهُ الْإِسْلَامُ!»^۱ «من اخبار جدم
را تفتیش و تفحص کردم و برای این عید [و
بزرگداشت آن] اثری نیافتم. این عید سنت فرس
است، (زرتشتی‌ها طبق يك سنت، روز اول نوروز

^۱ مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ج ۴، ص ۳۱۸.

تا روز سیزدهم را که به عنوان روز نحس است عید می گرفتند و تاریخش هم خیلی مفصل است!^۱ و اسلام این سنت را محو کرده است و پناه بر خدا که ما احیا کنیم آنچه اسلام آن را محو کرده است.»^۲

در همان روایت جعلی ایشان در مفاتیح، مسائلی هست که اگر شخصی بخواهد به اصل روایت مراجعه کند، به جعلی بودن آن پی خواهد برد که اصلاً این روایت دروغ است: در امروز سفینه نوح بر کوه نشست، در امروز فلان شد و...! مسائلی دیگری هم در اینجا هست.^۲

چرا عید غدیر، بزرگ‌ترین و ارزشمندترین عید است؟

این عید، بزرگ‌ترین و ارزشمندترین عید است؛ زیرا مهم‌ترین و ارزشمندترین مسئله برای انسان در عالم خلقت، سعادت و کمال او است. آیا ما بالاتر از این مسئله چیزی را سراغ داریم؟! [من باب مثال] ما وقتی که در بدن و جسم

^۱ علل الشرائع، ج ۱، ص ۴۰ - ۴۳؛ نوروز در جاهلیت و اسلام، ص ۱۹۲ - ۱۹۸.

^۲ جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب، رجوع شود به نوروز در جاهلیت و اسلام، ص ۱۱۴ - ۱۲۱.

خودمان نگاه کنیم، این مسئله را بالوجدان می بینیم. خداوند به ما اعضایی داده است؛ دست، انگشت، ناخن، مو، پوست، پا، دل، روده، قلب، شش، مغز و... اینها اعضایی است که خداوند به ما داده است و به واسطه این اعضا، این جسم انسان تحقق پیدا می کند.

واضح ترین و بدیهی ترین مسئله این است که اگر قرار بر این باشد که انسان بخواهد از این اعضا حفاظت کند و امر دائر باشد بین اینکه کدام را بیشتر از دیگری [حفاظت کند]، آن اعضای رئیسه را بیشتر حمایت می کند؛ چون بقای بدن انسان به آنها است. [مثلاً] اگر امر دائر باشد بین اینکه انگشت انسان را بپزند یا دست انسان را ببرند، خب خیلی واضح است که انسان انگشتش را می برد! یا اگر یک ناراحتی برای دندان پیش بیاید که برای چشم هم ضرر داشته باشد و امر دائر باشد بین اینکه انسان دندانش را دریاورد یا چشمش را دریاورد، آیا انسان چشمش را درمی آورد یا دندانش را درمی آورد؟ یا اگر یک ناراحتی پیش بیاید و امر دائر باشد بین اینکه مقداری از روده انسان را ببرند و یا اینکه معده اش را

در بیاورند، آیا انسان معده‌اش را درمی‌آورد یا آن تگّه
از روده را می‌کند و کنار می‌اندازد؟ مثلاً آپانتیس را
می‌کند و کنار می‌اندازد!

این مسئله، واضح و بدیهی است که انسان
همیشه متوجه شریف‌ترین و با ارزش‌ترین عضو از
اعضاء بدن است. مهم‌ترین عضو از اعضاء بدن، مغز
انسان است که انسان باید از آن محافظت کند و بیشتر
روی آن توجه داشته باشد.

اهمیت جنبه باطن بر ظاهر

حالا این مسئله‌ای را که خدمتتان عرض کردم
به جنبه ظاهری انسان برمی‌گردد؛ اما جنبه واقعی
انسان، همان انسان و همان خود است! همان
وجودی که بعد از این زنده است و بعد از این قرار
دارد و بعد از این به حیات ادامه می‌دهد و کمال پیدا
می‌کند! اتفاقاً هر چه بر این بدن زمان بگذرد،
فرسوده‌تر و لاغرتر می‌شود و سلول‌ها از بین
می‌روند تا اینکه می‌گویند بسم الله، بفرمایید! دیگر
تمام شد و پرونده این بدن بسته شد! اما پرونده آن
بدن و آن نفس باز است و در آنجا دیگر فرسودگی

راه ندارد، چون سلول‌های روح و نفس ما هیچ وقت فرسوده نمی‌شوند و اگر فرسوده بشوند طور دیگری فرسوده می‌شوند. وقتی خدا ما را خلق کرد، دیگر مَهر ابدیت بر ما زده شد؛ ما دیگر هستیم! تا وقتی که خلق نکرده بود نه؛ اما همین که ما را خلق کرد، دیگر این پرونده باز شد و دیگر بسته نخواهد شد. حالا اینکه ما در این پرونده چه بنویسیم، یک مطلب دیگر است. آیا در این پرونده دروغ و کلک و دزدی و خیانت بنویسیم، یا در این پرونده عبادت و رضای الهی بنویسیم؛ آن دیگر به دست ما است، ولی پرونده دیگر بسته نخواهد شد؛ اما پروندهٔ جسم انسان فردا بسته می‌شود.

همین الآن که من دارم با شما صحبت می‌کنم، چند نفر در بیمارستان‌ها فوت کردند؟ ساعت بزنید و ببینید تا ظهر چند نفر در طهران، در ایران، در بیمارستان‌ها، در منزل و در سایر جاها فوت می‌کنند؟ یک دفعه می‌بینید هزار نفر تا ظهر فوت کرده‌اند، ولی این هزار نفر جسمشان فوت کرده، اما نفسشان که از بین نرفته است! جسم یک لباس بود که آن را درآوردند و کنار انداختند، ولی خودشان وجود دارند

و حیات دارند و تازه پرونده‌شان باز شده است و به آنها می‌گویند: «در این دنیا چه کار کردی؟ بیا حساب پس بده! این شصت سال و پنجاه سال چه کار کردی و چه طوری گذراندی؟» به بدنش که نگاه می‌کند می‌بیند فامیل و زن و بچه و فرزند و رفیق و شریک دارند می‌آیند تا بدنش را بردارند، اما خودش را که بر نمی‌دارند! خودش همین‌طور دارد نگاه می‌کند و چه خوب و چقدر سعادت است برای آن کسی که نگاه کند و موقعیت خودش را ببیند که مورد رضای الهی قرار گرفته است.

مرحوم آقا می‌فرمودند:

«در یکی از سفرهایی که من به کربلا می‌رفتم، يك روز یکی از دوستان آمد و گفت: "فلانی، من الآن که داشتم به حرم سیدالشهدا می‌رفتم، دیدم که مردم دارند جنازه‌ای را می‌برند و روی این جنازه يك سگ قوی و سیاه نشسته است ولی مردم آن را نمی‌بینند و همین‌طوری دارند لاإله إلاالله می‌گویند. وقتی که این جنازه به دم در صحن سیدالشهدا علیه‌السلام رسید، دیدم این سگ از روی جنازه پایین آمد و آنجا ایستاد و مردم آن بدن را به داخل بردند!"^۱

آن سگ پرونده‌ای است که همیشه باز است.

حالا باید بگویی که در این دنیا چه کار کردی و چرا خودت را به شکل سگ درآوردی؟ بدن تو همین است که اینها بردند و دو بار هم به دُور ضریح طواف

^۱ رجوع شود به معاد شناسی، ج ۲، ص ۱۹۰ - ۱۹۲.

دادند که هیچ هم فایده ندارد و بعد هم داخل خاک می‌کنند و دو تا بیل خاک هم به رویت می‌ریزند، ولی توی سگ دیگر باقی می‌مانی! آیا تو را هم می‌توانند خاک کنند و از بین ببرند؟!

بنابراین به لحاظ شرافت بین انسان و بدن، پرداختن به نفس و پرداختن به خود اصلاً قابل مقایسه با پرداختن به بدن و دندان و چشم و سر و مغز و دست و پا نیست؛ چون فردا این از بین می‌رود، حالا یا خودش از بین می‌رود و یا آن را از بین می‌برند! [مثلاً] یک آجر به سرش می‌خورد یا در خیابان تصادف می‌کند و خیلی راحت از بین می‌رود! الان هم که تصادف خیلی راحت است. پس باید به دنبال آن چیزی باشیم که دیگر پرونده‌اش برای همه باز است!

عَلَّتْ اَفْضَلِيَّتْ عَيْدِ غَدِيرِ بَرِ سَايْرِ اَعْيَادِ

حالا متوجه شدیم که چرا عید غدیر افضل اعیاد امت است؟ چون در عید غدیر، امیرالمؤمنین علیه السلام ولایت بر جان و نفس را برای تربیت به سوی کمال به دست می‌گیرد و مربی نفوس و قلوب به سوی کمالات واقع می‌شود. مسئله این

است! تا به حال [این مسئولیت بر عهده] پیغمبر بود، بیست و سه سال زحمت کشید، بلاغ کرد و مطالب را بیان کرد، با شدائد و مسائل زندگی کرد؛ الآن می‌خواهد این مسئولیت را به عهده امیرالمؤمنین بگذارد.

اولیای الهی، تنها ادراک کنندگان حال و هوای

امیرالمؤمنین در روز غدیر

من در مجلس که نشسته بودم و به این عباراتی که سرور ما از [کتاب] مرحوم آقا - رضوان الله علیه - می‌خواندند خوب گوش می‌کردم، دیدم که انگار این عبارتها اصلاً وحی است! اگر رفقا هم بروند در منزل و کتاب را باز کنند و دقیقاً مطالعه کنند [متوجه خواهند شد].

من روی هر جمله جمله‌ای که ایشان می‌خواندند فکر می‌کردم. دیدم که این مطالب جز از ولی‌ای [نمی‌تواند باشد] که خودش همان احساسی را که برای امیرالمؤمنین در روز عید غدیر بود [در وجودش لمس کرده است] و اگر [این‌گونه نمی‌دید،] نمی‌توانست این مطلب را به این نحو بگوید. همان احساس مسئولیت و همان احساس

در کیفیت عبارات ایشان دقت کنید که چه کلماتی به کار برده‌اند و چه نحوه بیان کرده‌اند. ایشان می‌خواهند بگویند که امیرالمؤمنین در روز عید غدیر نیامد خودش را به تاج رسالت و تاج صدارت متوج کند و به خاطر رسیدن به این پست ریاست ولایت عامه، جشن بگیرد و بیا و برو داشته باشد و به شادی و پای کوبی و این مسائل پردازد، بلکه تازه مصیبت امیرالمؤمنین شروع می‌شود؛ همان مصیبتی که برای رسول خدا بعد از واقعهٔ بعثت [پیش آمد!]

حال رسول خدا در زمان بعثت و مأموریت

سخت حضرت

[حضرت] سال‌ها با خدا خلوت کرده و سال‌ها به کسی کاری نداشته و در میان افراد، او را فقط به عنوان یک محمد امین می‌شناختند. نه کسی با پیغمبر کاری داشت و نه پیغمبر با کسی کاری داشت و فقط گاه‌گاهی با عموی خود به سفر می‌رفت. بعد ازدواج می‌کند و زندگی آرام خود را با حضرت خدیجه می‌گذراند. روزها، هفته‌ها و گاهی از اوقات چهل روز از مکه بیرون می‌آید و ترک مکه را می‌کند

و در غار حراء با خدای خودش تنها [خلوت می‌کند]. حضرت خدیجه هر دو روز یک بار برای آن حضرت غذا و آب می‌آورد، چون در آنجا آب و غذا وجود نداشت. آنجا فقط دو تا سنگ است که در کنار هم قرار گرفته‌اند و یک شبه غار را به‌اندازه یک سایبان برای فقط یک نفر به‌وجود آورده‌اند و حتی دو نفر هم نمی‌توانند در آنجا باشند!

پیغمبر به اینجا رفته و دارد با خدای خودش راز و نیاز و مناجات می‌کند. مست در انوار جمال پروردگار است و اصلاً شب و روز را نمی‌فهمد، سرما و گرما را نمی‌فهمد! به قول خواجه:

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان *** [قال و

مقال عالمی می‌کشم از برای تو]^۱

اصلاً پیغمبر در آن موقع با فرشته‌های الهی کاری ندارد و فقط محو در جمال الهی است که یک مرتبه می‌گویند: بیا به رسالت و بعثت مبعوث شو و برو در میان مردم؛ آن‌هم چه مردمی! واقعاً تحفه بودند! از هر جهت تحفه بودند؛ از نظر توغل در

^۱ دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۴۱۱.

کثرات و تخیلات و منیت‌ها و اعتبارها! برو و این اعتبارها و منیت‌ها و تخیلات و تصوّرات را یکی یکی با منقاش و چکش و تیشه و تبر از کلهٔ اینها بیرون بیاور! ای دادِ بیداد، خدایا مگر ما چه گناهی کرده‌ایم که ما را از کنار خودت و درگاه خودت می‌رانی؟! تا به حال خوش بودیم و غم نداشتیم و کسی با ما کاری نداشت!

می‌دانید می‌خواهم چه بگویم؟ امروز روز عمامه‌گذاری سروران ما است. من این حرف‌ها را برای اینها می‌زنم، متوجه باشید! تا به حال کسی با ما کاری نداشت، کسی به ما نمی‌گفت کجا می‌روی و از کجا می‌آیی، در میان مردم راحت می‌رفتیم و کسی به ما چپ نگاه نمی‌کرد، کسی آب دهان به صورت ما نمی‌انداخت و ما مورد تنفر کسی نبودیم، راحت می‌رفتیم و راحت می‌آمدیم و مثل افراد عادی در اجتماع حرکت می‌کردیم و بحمدالله با فراغ بال و آزادی کامل از نعمات اجتماعی بهره‌مند بودیم؛ حالا یک مرتبه می‌گویند بلند شو و به سراغ ابوسفیان و ابوجهل برو! بلند شو و به سراغ ولید و عتبه برو! بلند شو برو و به اینها بگو که باید تمام انانیت‌ها و

خودیت‌هایتان را کنار بگذارید! باید سجده‌ها و عبادت‌هایتان را کنار بگذارید! باید تخیلاتتان را کنار بگذارید و رفض تمام این مسائل را بکنید! باید ریاست‌ها و شرافت‌ها و اینکه من از قریش هستم و تو از کجا هستی را کنار بگذارید! باید مولویت و عبودیت را کنار بگذارید! باید تمام مسائلی را که براساس هوای نفس در اذهان شما و شرasher وجود شما تمرکز و تحجّر پیدا کرده و همچون فولاد، سخت و سفت شده است یکی یکی بیورید! باید بگویید من مانند آن غلام و آن غلام مانند من است و تفاوتی بین غلام و مولا نیست! باید بگویید من مانند زن و زن مانند من است و تفاوتی بین مرد و زن نیست! باید بگویید و اقرار کنید که آمر و ناهی در عالم وجود فقط یکی است و او خدای متعال است!

حالا مگر کسی قبول می‌کند؟! چرا قبول نمی‌کنند؟ چون راحتی آنها در این بوده است و سالیان سال با آن زندگی کرده‌اند. چه کسی بدش می‌آید که به خودش سخت نگیرد؟! چه کسی بدش

می آید که راحت باشد؟! چه کسی بدش می آید که در میان اجتماع همان طوری بگردد که سایر افراد می گردند؟! اگر راست می گویند، آنها هم مثل اینها بشوند تا ببینند وضعیّت چطور است! این رسالت و بعثت یک مرتبه در بیست و هفتم رجب برای پیغمبر می آید.

عبارت مرحوم آقا این بود که وقتی وحی بر پیغمبر آمد که باید بیایی و دیگر این خلوت ها تمام شد، [تازه اول مصیبت حضرت بود!] تا به حال کیف و مستی و خوشی و خلوت با محبوب و اینها بود، حالا باید بروی و اینهایی را که به دست آورده ای در اجتماع خرج کنی! تو را می گیرند، می بندند، می زنند، به زندان می اندازند و....

هارون [موسی بن جعفر] را چهار سال در زندان می اندازد! شمر و یزید سر از بدن [امام حسین] جدا می کنند و بدنش را زیر سُم اسب می اندازند و زن و بچه اش را در به در می کنند! حضرت سجاد را [اسیر] می کنند، امام صادق را می گیرند، امام باقر را می گیرند، امام علی النقی را در حبس می اندازند، امام حسن [را مسموم می کنند!]

آیا اینها خوشی است؟!

آیا موسی بن جعفر شش سال در زندان جشن می گرفت؟! آیا امام سجاد با آن غل و زنجیر - که در روایت داریم موقعی که امام باقر بدن آن حضرت را غسل می داد، هنوز آثار آن غل و زنجیر بود - جشن می گرفت؟! آیا این ریاست‌ها جشن دارد؟! این ریاست‌ها کیف دارد؟ آیا این ولایت و این امامتی که ائمه به آن رسیدند پای کوبی و سر و دست شکستن دارد؟! تهمت زدن به این و آن و آبروی اسلام را بردن دارد؟!

معنای واقعی ولایت

حالا کدام ریاست و کدام ولایت، ولایت خدا است؟ آن ولایت و ریاستی که مسئولیت می پذیرد، نه اینکه از خودش رفع مسئولیت کند! اگر راست می گوید بیاید در خیابان راه بروید؛ نه اینکه در وسایل پلمب شده از منزل به اداره و از اداره به منزل بروید و فقط در بعضی از اوقات در مرئی و منظر باشید! آن ریاست و مسئولیتی که وقتی از غار حراء

^۱المجالس السنیه، ج ۴، ص ۲۷۵.

بلند می‌شود و می‌آید، بچه‌ها و اوباش به دنبالش راه می‌افتند و سنگ می‌زنند و پاهایش را مجروح می‌کنند و سرش را می‌شکنند و جنگ راه می‌اندازند!^۱ در روز اُحد فقط نود زخم شمشیر به امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد!^۲ حالا رسیدن به این ریاست پای کوبی دارد!؟

بروید در این عبارات مرحوم آقا دقت کنید تا ببینید که ایشان چه دردی داشت و چه چیزی را می‌خواست بگوید و از چه حقیقتی می‌خواست پرده بردارد! اگر کسی برای رضای الهی می‌خواهد جلو بیاید و قدم بردارد [بسم الله،] این گوی و این میدان!

عَلَّتْ عِيدَ غَدِيرِ

این قضیه، قضیهٔ عید غدیر است. عید گرفتن در روز غدیر برای این است که ما در امروز به این نعمتِ عظمای الهی نائل شده‌ایم که اگر بدن ما دو سه روز دیگر بیشتر دوام ندارد و اگر جسم ما بیشتر از پنجاه شصت سال دیگر در این دنیا دوام

^۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون جریانات زندگانی پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، رجوع شود به سیری در تاریخ پیامبر اکرم.

^۲ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۱۶.

ندارد، اما خداوند برای ما مربّی ای قرار داده است که چنانچه شاکر و متّبع و متابع باشیم، آن مربّی احیا کننده نفس ما تا ابد الآباد خواهد بود! آن مربّی، امیرالمؤمنین علیه السلام تا امام زمان ارواحنا لتراب مقدمه الفداء در امروز است.

بنابراین این عید برای امام زمان نیست؛ بلکه برای ما است! این عید برای امیرالمؤمنین نبوده است تا بیاید و خوشحالی کند؛ بلکه برای او مصیبت و گرفتاری بوده است!

مصیبت‌های امیرالمؤمنین بعد از ولایت

مگر گرفتاری نبود؟! اولین محک و تجربه بعد از شهادت رسول خدا پیش آمد: خلافت ابی‌بکر!

-: یا علی، نباید با ابی‌بکر بیعت کنی!

-: اگر بیعت نکنم چه می‌شود؟

-: می‌آیند درب منزلت را آتش می‌زنند و

زنت را جلوی چشمت تکه‌تکه [و مضروب]

می‌کنند و بعد هم به گردنت عمامه می‌اندازند و تو

را کشان کشان کَمَا يُقَادُ الْجَمْلُ الْمَخْشُوشُ^۱ به مسجد
می‌برند و هزار اهانت و ناسزا نسبت به تو روا
می‌دارند و تو نباید حرف بزنی!^۲

بفرمایید، این از اولش بود! حالا این جشن
دارد؟! بعد دوشنبه، سومش و همین‌طور...! تازه
وقتی که امیرالمؤمنین به خلافت رسید، از همان روز
دوم، جنگ شروع شد! شیطان [وسوسه] آماده دارد
و در کیسه‌اش گذاشته است. طلحه و زبیر باید برای
یک‌هم‌چنین روزی باشند. اینهایی که تا الآن چیزی
نمی‌گفتند و خود را به دروغ یاور امیرالمؤمنین فرض
می‌کردند، حالا باید پرده کنار برود! تا به حال یاور
بودی برای اینکه علی به خلافت برسد؛ حالا که علی
به خلافت رسید، حَقَّتْ را می‌خواهی؟ امیرالمؤمنین
می‌گوید: «من به خلافت رسیده‌ام، به شما چه مربوط
است؟! شما هم یکی از افراد دیگر هستید! چه
می‌خواهید؟ بلند بشوید و به دنبال کارت‌تان بروید! هر
کس را که بخوام حاکم می‌کنم و هر کس را نخواهم

^۱ نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۳۷۷.

^۲ رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۲۸۲.

حاکم نمی‌کنم!»

-: یا علی، ما بیست و پنج سال با ابوبکر و

عمر و عثمان بیعت نکردیم!

-: خب بیعت نکردید که نکردید! اگر

وظیفه‌تان را انجام داده‌اید، پس از من چه

می‌خواهید؟ و اگر وظیفه‌تان را انجام نداده‌اید، غلط

کرده‌اید؛ می‌خواستید بروید و بیعت کنید!^۱

امیرالمؤمنین با کسی شوخی ندارد.

[می‌فرماید:] «اگر برای خدا کرده‌ای، چرا داری

حقت را از من می‌گیری؟! و اگر برای خدا نکرده‌ای،

غلط کرده‌ای! کلاه سرت رفته است، می‌خواستی تو

هم بروی و بیعت کنی تا تو را هم استاندار یک جا

بکنند!» چون آنها به دنبال طلحه و زبیر می‌گشتند!

ولی اینها جنگ راه انداختند! گفتند یا علی، یا حق

ما را بده و یا به تو تهمت [قتل عثمان را] می‌زنیم! آخر

ای نامرد، علی عثمان را کشت؟! چه کسی تهمت می‌زند؟

کسی که دلیل ندارد! مگر کسی می‌تواند به علی تهمت

^۱ رجوع شود به الجمل، شیخ مفید، ص ۱۶۴.

بزند؟! مگر کسی می تواند بر علیه علی دلیل بیاورد؟!
علی صاف و پاک است و غَلّ و غَش ندارد! علی ریگی به
کفش ندارد؛ ولی تو ریگ به کفش داری و تو غَلّ و غَش
داری و تو می خواهی با علی به این نحوه برخورد کنی،
لذا تهمت می زنی و می گویی: «یاأییهاالناس، علی عثمان
را کشته است؛ حالا باید بیاییم و او را بکشیم!» و جنگ
راه انداختند.

همین طلحه در جنگ جمل دائماً داد می زد و مردم
را تحریک می کرد. خواهرزاده اش از همان جا یک تیر
برمی دارد و به پای طلحه می زند و می گوید: «ای
لامذهب، اگر همه ندانند من که می دانم که تمام این
حرف هایی که می زنی دروغ است؛ تو که از همه بیشتر
علی را می شناسی!» طلحه هم افتاد و بر سرش می زد و
می گفت: «خَسِرَ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةَ شَدِم!»^۱

ولایت و هدایت امیرالمؤمنین حتی در ایام عزلت

و خانه نشینی

اما کسی که با امیرالمؤمنین است دیگر خَسِرَ

^۱ رجوع شود به الفتوح، ابن اعثم، ج ۲، ص ۴۷۸؛ تاریخ خلیفه، ص ۱۱۱.

الدنيا و الآخرة نیست! آخرتش که دیگر معلوم است،
چون در آخرت حکومت در دست امیرالمؤمنین است!
بله، شما در دنیا توانستید علی را دو روزی خانه نشین
کنید؛ خب اینکه به نفع علی شد! ای احمق‌ها، آخر کسی
یک‌هم چنین دُرّ و گوهری را کنار می‌گذارد و بیست و
پنج سال خانه‌نشین می‌کند؟! بسیار خوب،
امیرالمؤمنین هم بیکار نشست، رفت و کار خودش را
می‌کرد؛ زراعت می‌کرد، شاگردان خودش را یکی یکی
انتخاب کرد و تربیت می‌کرد. می‌رفت و می‌نشست و
با آنها سلام‌علیک و خوش‌وبش می‌کرد و همین جوان‌ها
و خوش‌نفس‌ها را جذب می‌کرد و با آنها شروع به
حرف‌زدن می‌کرد.

مگر این اصحاب امیرالمؤمنین یک‌دفعه صبح
مثل جوجه درآمدند؟! نه آقا، امیرالمؤمنین یکی یکی
سراغ همین بچه‌ها می‌رفت و محبت خودش را در
دل آنها می‌کاشت؛ وقتی که اینها بزرگ می‌شدند،
اصحاب سیدالشهدا می‌شدند، اصحاب امام مجتبی
می‌شدند، اصحاب امام سجاد می‌شدند!

امیرالمؤمنین که بیکار نمی‌نشست؛ همین جوان‌ها را یکی‌یکی تربیت می‌کرد و آنها را مستعداً برای تلقی و قبول ولایت می‌کرد! بسیار خوب، شما این کار را انجام دادید و بیست و پنج سال [علی را خانه‌نشین کردید و] علی هم به امر خدا نهایت مظلومیت خودش را انجام داد؛ ولی آیا حکومت آن طرف هم به دست جناب عمر و جناب ابوبکر است؟! ای احمق، آن طرف قضیه را می‌خواهی چه کار کنی؟ اینجا بیست و پنج سال این کار را کردی و علی هم هیچ چیزی نگفت؛ ولی خود امیرالمؤمنین دارد می‌گوید که حکومت آن طرف به دست من است:

کلام امیرالمؤمنین به حارث همدانی

یا حارِ همدانَ مَنْ یُمْتُ یَرِنِ *** مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ

قَبْلَا

وَ أَنْتَ عِنْدَ الصُّرَاطِ تَعْرِفُنِ *** فَلَا تَخَفْ عَثْرَةً وَ

لَا زَلَّالًا

^۱ الأمالی، شیخ مفید، ص ۷. از سیّد حمیری. امام شناسی، ج ۱، ص ۱۷۵: «ای حارث همدانی، هر کس بمیرد مرا خواهد دید؛ چه از مردمان مؤمن باشد و چه از مردمان منافق دوبین و خودپسند!»

ای حار همدان، هر کسی بمیرد تازه پرونده‌اش
به دست من می‌رسد؛ چه مؤمن باشد یا منافق باشد، از
قبل باشد یا از بعد باشد، تفاوتی نمی‌کند! مثل اینکه
پرونده هم انبیا به دست امیرالمؤمنین رسیده بوده
است، چون می‌فرماید: «قَبَلًا؛ از قبل!» و همین‌طور هم
بوده است و روایت داریم که هر پیغمبر به همان مقدار
پیش خدا اجر داشت که به ولایت امیرالمؤمنین نزدیک
بود!^۱

و در موقع احتضار و در موقع قبر که می‌شود
ما را می‌بینی! هم‌چنین در هنگام عبور از صراط
- یعنی در جایی که جهنم و لهیب آتش است و آن
کسانی که در دنیا آمده‌اند و هر کاری کرده‌اند، حالا
باید بیایند و بهشت و رضوان الهی را نگاه کنند - من
می‌آیم و تو مرا می‌بینی و می‌شناسی! پس اگر ولایت
ما را داری [از هیچ خطا و لغزش مه‌راس!]

حارث همدانی از شیعیان امیرالمؤمنین

و تو در هنگام عبور از صراط مرا می‌شناسی، پس از هیچ خطا و لغزش
مه‌راس!

^۱ رجوع شود به بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۷۰ - ۷۴.

علیه السلام بود و در بستر بیماری ناراحت بود. حضرت برای عیادتش رفته بودند و در همان جا از دنیا می‌رود. حضرت می‌فرماید: «تو که ولایت ما را داری از هیچ چیز نترس! خودم در آنجا می‌آیم و تو را مثل برق عبور می‌دهم و داخل در بهشت می‌کنم و تو را جلیس و هم‌نشین خودم قرار می‌دهم!»^۱

حکومت واقعی در دست کیست؟

حالا کدام یک از اینها ولایت است؟ و آیا این دنیا جشن گرفتن دارد یا آن دنیا؟! اینکه پیغمبر فرمودند عید غدیر افضل اعیاد امت من است به خاطر این است که حکومت آخرت و حکومت آن طرف را به دست امیرالمؤمنین دادند، حکومت این طرف که می‌آید و می‌رود!

ای ابی‌بکر، آخر تو که دو سال بیشتر خلافت نمی‌کنی، ارزش این کارها را دارد؟! حالا باز عمر حدّاقل ده سال خلافت کرد.^۲ تمام این زدن و کشتن

^۱ الأمالی، شیخ مفید، ص ۳ - ۷.

^۲ الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۷۳:

«طَعَنَ عَمْرَ بْنَ الْخَطَّابِ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ...»

ترجمه: «عمر بن خطاب را در روز چهارشنبه سال بیست و سه هجری قمری که چهار شب از ماه ذی‌حجه مانده بود، خنجر زدند و در صبح روز

و سقط کردن و مالک بن نویره را به قتل رساندن و با زن او زنا کردن^۱ و... برای دو سال بود؟!^۲ آیا این دو سال ارزش این کارها را داشت؟! حالا مردم در موقع احتضارِ ابی بکر که نمی دانند الآن علی بالای سرش آمده و می گوید چه کار کردی؟ لذا همین طور بر سرش می زند و می گوید: «ای داد که من خلافت را غصب کردم!» امیرالمؤمنین در خانه اش است و مردم او را نمی بینند، ولی ابوبکر در موقع احتضار علی را می بیند که در بالای سرش می فرماید: «چرا غصب خلافت کردی؟ چرا این کار را کردی؟» اگر چشم آن افرادی که در اطراف ابوبکر بودند باز می شد، آن وقت می فهمیدند که حکومت در دست کیست! ولی امیرالمؤمنین چشمها را می بندد و می گوید در جهل بمانید تا اینکه فردا نوبت شما هم

یکشنبه اول ماه محرم سال بیست و چهارم هجری قمری دفن نمودند. بنابراین مدت حکومت عمر از روز فوت ابوبکر، ده سال و پنج ماه و بیست و یک شب بود و تازمانی که دقیقاً بیست و دو سال و نه ماه و سیزده روز از روز هجرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می گذشت ادامه داشت.» (محقق)

^۱ المختصر فی أخبار البشر (تاریخ ابی الفداء)، ج ۱، ص ۱۵۸.

^۲ أنساب الأشراف، ج ۱۰، ص ۹۱.

بشود! فردا یکی یکی به سراغ شما می آیم؛ سراغ عمر رفت، سراغ عثمان رفت، سراغ عبدالرحمان عوف رفت، سراغ ولید رفت، سراغ خالد رفت، سراغ همه آنها و سراغ همه ما می آید! البته إن شاء الله امیرالمؤمنین با روح و ریحان سراغ ما می آید و از کرم آن حضرت بعید است که [غیر از این باشد!]

عید غدیر، عید عظمای بشریت و روز بیعت با

امام زمان

مسئله فقط به شیعه مربوط نیست؛ بلکه این عید، عید عظمای انسانیت و بشریت است! عیدی است که انسان از نقطه نظر کمال روحی دیگر خاطرش جمع است؛ ولی در اینجا یک «اما» دارد: اما در صورتی که ما خودمان را در اختیار ولایت بگذاریم! «اما» برای اینجا است. خدا می فرماید: مگر تو نمی خواهستی که به دنبال کمال بروی؟! خب من [راهش را] برایت آوردم و پیغمبر در روز غدیر امیرالمؤمنین را برای کمال گذاشت! مگر همین را نمی خواهستی؟! اگر علی رفت، امام حسن هست! اگر او هم رفت، سیدالشهدا هست و بعد حضرت سجاد هست و همین طور الآن امام زمان علیه السلام

هست!

پس امروز متعلق به امام زمان علیه السلام است و اینکه امروز را جشن می‌گیریم در واقع داریم با امام زمان علیه السلام بیعت می‌کنیم! مقصود ما این است. امیرالمؤمنین که برای هزار و چهارصد سال قبل است و صاحب ولایت ائمه، امیرالمؤمنین علیه السلام است و این ولایت تا به امروز منتقل شده است و امروز برای امام زمان است.

ما باید در روز غدیر با امام زمان بیعت کنیم؛ بیعت بر سر اینکه تعهد کنیم که از این به بعد آنچه مورد نظر آن حضرت است انجام بدهیم! با خودمان شوخی نکنیم و خودمان را گول نزنیم و سر خودمان را در برف نکنیم؛ بلکه آنچه می‌دانیم که اگر حضرت بود آن را به ما امر و نهی می‌کرد، همان را انجام بدهیم!

معنای روایت امام صادق در مورد احیای امر

اهل بیت

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

رَحِمَ اللهُ شِيعَتَنَا الَّذِينَ يُحْيُونَ أَمْرَنَا؛^۱ «خداوند

شیعیان ما را که احیای امر ما را می‌کنند [رحمت کند!]

نه اینکه فقط می‌نشینند و نقل و شیرینی

می‌خورند و بعد هم می‌روند بیرون و می‌گویند

الحمد لله که ما امروز را عید گرفتیم؛ بلکه شیعیان ما

کسانی هستند که می‌خواهند بدانند چه خبر است و

می‌خواهند بدانند امام صادق چه گفته است تا به آن

عمل کنند. این می‌شود احیای امر!

اگر مجالس سیدالشهدا برقرار کنیم تا از این

مجالس فقط به مسائل احساسی پردازیم، این فایده

ندارد! بلکه باید بینیم که امام حسین چه کسی بوده

و چه کرده و چه جریانی اتفاق افتاده است و اگر ما

بودیم با امام حسین چه می‌کردیم؛ الآن هم همان را

پیاده کنیم!

امام حسین با امام زمان چه فرقی می‌کند؟!

امام زمان هم فرزند امام حسین است؛ پس همین الآن

بیاییم و همان کاری را که امام حسین خواسته و

^۱ مصادقة الإخوان، ص ۳۴؛ الأملی، شیخ طوسی، ص ۱۳۵. با قدری اختلاف در مصادر.

دیگران انجام نداده‌اند، ما انجام بدهیم!

روایت امام باقر در خصوص صفات متابعین

واقعی پیغمبران

این عید، همان عیدی است که اگر انسان

متوجه باشد می‌تواند نهایت استفاده را نسبت به این

مسئله داشته باشد. امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ فِي كُلِّ مِنَ الرُّسُلِ بَقَايَا مِنْ

أَهْلِ الْعِلْمِ يَدْعُونَ مَنْ ضَلَّ إِلَى الْهُدَى وَ يَصْبِرُونَ

مَعَهُمْ عَلَى الْأَذَى يُجِيبُونَ دَاعِيَ اللَّهِ وَ يَدْعُونَ إِلَى اللَّهِ

فَأَبْصِرْهُمْ رَحِمَكَ اللَّهُ فَإِنَّهُمْ فِي مَنزِلَةٍ رَفِيعَةٍ وَ

إِنْ أَصَابَتْهُمْ فِي الدُّنْيَا وَضِيعَةٌ إِنَّهُمْ يُحْيُونَ بِكِتَابِ اللَّهِ

الْمَوْتَى.»^۱

حضرت می‌فرمایند: خداوند با هر پیغمبری

بقایایی از افراد و متابعینش قرار داده که بعد از آن

پیغمبر، راه آن پیغمبر را با همان صفا و با همان

^۱ الکافی، ج ۸، ص ۵۶.

ترجمه: «خداوند عزوجل برای هر کدام از رسولان خویش، وجود باقیه‌ای از اهل علم قرار داده است که گمراهان را به سوی هدایت دعوت کنند و به همراه آنان بر سختی‌ها صبر نمایند، و دعوت کننده الهی را اجابت کنند و به سوی خدا دعوت نمایند. پس آنان را بشناس خدایت بیامرزد؛ چرا که ایشان در جایگاهی بس والا قرار دارند، هرچند در دنیا جایگاهی نداشته باشند، که ایشان مردگان را با کتاب خدا زنده می‌کنند.» (محقق)

ظرافت و با همان دقت ادامه می دهند و این طرف و آن طرف نمی روند! خیلی ها ممکن است که بیایند و ادعای متابعت و دعوت و تبلیغ کنند؛ اما چه دعوت و تبلیغی؟ دعوت تبلیغ هوای نفس در نقاب متابعت از رسول! ولی امام باقر می فرماید که خداوند برای هر پیغمبری افرادی را از شیعه و متابعین او قرار داده است که بعد از او همان راه را به همان کیفیت ادامه می دهند و قضیه را کم و زیاد و بالا و پایین و امروز و فردا نمی کنند و مسائل را مطابق با مصالح، این طرف و آن طرف نمی کنند! اینها افرادی هستند که گمراهان را دستگیری می کنند و همان اذیتتی را که برای پیغمبران بود، برای خودشان و برای راه خودشان متحمل می شوند و با آنها صبر بر اذیت و صبر بر ناملایمات می کنند. اینها افرادی هستند که به وسیله کتاب الهی احیای موتی می کنند.

حالا ما متوجه شدیم که اهمیت رسالت و تعهدی که بر دوش اهل علم و اهل دین است چقدر است؟ اهل علم و اهل دین آن کسانی هستند که به دنبال پیغمبر دارند آن مسیر را ادامه می دهند و الآن همان نحوه تبلیغ و حشر و نشر را دارند و ناراحتی ها

را تحمل می‌کنند.

اهمیت و ارزش والای تلبس به لباس پیامبر

آن افرادی که به‌خصوص در این زمان به کسوت و لباس علم متلبس می‌شوند و رسالت پیغمبر و ائمه را عیاناً و جلیلاً بر عهده می‌گیرند، افرادی نبوده‌اند که از خانه فرار کرده باشند و به حوزه آمده باشند! اینها افرادی نبوده‌اند که آنها را از خانه بیرون کرده باشند و جایی راه نداده باشند! اگر استعداد اینها از آن افرادی که در سایر اماکن علمی و دانشگاهی می‌روند بیشتر نباشد، کمتر هم نیست! اینها افرادی هستند که در این زمان هزار ناراحتی را بر خود می‌خرند و تحمل می‌کنند؛ ناراحتی‌هایی که ما در زمان سابق هم نداشتیم! این افراد نباید تصور کنند که الآن با این وضع، مردم با دسته گل و طاق نصرت از آنها استقبال می‌کنند! اینها افرادی هستند که سختی‌ها را بر خود می‌خرند، نگاه‌های بغض‌آلود جامعه را که حتی سابق نبود، الآن به خود می‌خرند و شدائد را تحمل می‌کنند، از آن آزادی که حق طبیعی زیست هر شخص در جامعه است صرف نظر

می‌کنند و فقط و فقط برای رضای خدا لباس رسول
خدا را می‌پوشند؛ لباسی که رسول خدا در روز غدیر
بر قامت امیرالمؤمنین علیه السلام پوشاند! یعنی
یا علی، من که تو را به ولایت نصب کردم، باید از
نقطه نظر ظاهر این لباس را داشته باشی! عمامه‌ای
سبز رنگ به نام سحاب^۱ بود که پیغمبر آن را در روز
غدیر با دست خودش بر سر امیرالمؤمنین
علیه السلام بست. یعنی [فقط] این لباس برای تبلیغ
قابلیت دارد؛ نه اینکه بیاییم درس طلبگی بخوانیم و
با کت و شلوار در میان مردم راه برویم، آن هنر و
افتخار نیست؛ بلکه افتخار برای آن کسانی است که
علی‌رغم تمام مضیقه‌ها و تنگ نظری‌ها و
نابسامانی‌هایی که دیگران به وجود آورده‌اند، بدون
توجه به آنها خود را در جامعه به شکل و لباس رسول
خدا درمی‌آورند تا مردم فراموش نکنند!

مگر ما از مخالفین دین و اسلام نمی‌شنویم که
می‌گویند روزی خواهد آمد که کاری بر سر اسلام
بیاوریم که یک طلبه دیگر نتواند در خیابان‌ها راه

^۱ فرائد السمطين، ج ۱، ص ۷۶.

برود؟! شما نمی‌دانید که چه نقشه‌هایی به دست چه کسی انجام شده و چه نقشه‌هایی در پیش است! آیا این افرادی که متصدی هستند این مطالب را نشنیده‌اند یا نمی‌خواهند بشنوند که چه نقشه‌ها و دسیسه‌هایی برای بی‌آبرو کردن اسلام دارد انجام می‌شود؟!

آیا اینهایی که در این زمان خودشان را به لباس روحانیت درمی‌آورند، احساس ندارند و فقط بقیه احساس دارند؟! آیا اینها آزادی رفت و آمد در جامعه را [دوست] ندارند و فقط بقیه [دوست] دارند؟! اگر هنر دارید شما هم [ملبس] بشوید!

به تحقیق می‌توان گفت که امروزه این افراد جزء افتخارات ملی ایران محسوب می‌شوند؛ افرادی که با تمام این تضییقات و نابسامانی‌ها [باز هم طلبه می‌شوند!] تضییقات و نابسامانی‌هایی که متأسفانه دامن‌گیر اجتماع ما و با صد هزار تأسف بیشتر، دامن‌گیر خود ما و مؤمنین و خانواده‌های آنان شده است که وقتی اسم طلبه می‌آید، ابراز نفرت و انزجار می‌کنند و حالتشان تغییر پیدا می‌کند!

خب اگر طلبه نبود، آن زن تو بر تو حرام بود!

اگر طلبه نبود، آن نماز و روزه را از کجا می توانستی بخوانی؟ اگر طلبه نبود، چه کسی از مبانی دین اسلام حمایت می کرد؟ آیا آن افرادی که سرشان فقط در کار خودشان است!؟

نحوه دفاع از اسلام در زمان حاضر

امروز دفاع از اسلام دیگر با رساله های عملیه انجام نمی شود؛ بلکه امروز دفاع از اسلام جهاد می خواهد، مطالعه می خواهد، وارد شدن در مبانی می خواهد، درس می خواهد، اخلاقِ عملی می خواهد، عمل بر طبق موازین می خواهد!

آن طلبه ای که در امروز عمامه می گذارد و دارد به مردم اعلام می کند که من دنباله رو پیغمبر هستم، واقعاً نهایت فداکاری را نسبت به خودش دارد انجام می هد و باید سپاس و شکر این فداکاری بشود؛ و الاً برای من هم خیلی راحت است که عمامه را از سرم بردارم و مانند یکی از افراد، کت و شلوار بپوشم و در خیابان راه بروم و بعد هم خودم را استاد دانشگاه کنم و شروع کنم به حرف زدن و هیچ مسئله ای هم پیش نمی آید!

توطئه حذف لباس پیامبر از جامعه توسط انگلیس

دو نفر بودند که عمامه‌ها را به دستور انگلیس از سر افراد برداشتند: یکی رضا شاه در ایران؛ و دیگری آتاترک در ترکیه. هر دوی اینها نوکر انگلیس بودند و هنوز که هنوز است دست انگلیس در کار است!

در زمان رضا شاه ملعون، مرحوم جدّ ما [گفته بود] بدون عمامه - چون عمامه ممنوع شده بود - و با یک شب کلاه و قبا یا لبّاده از میدان بهارستان طهران به سمت میدان مُخبرالدّولة می‌روم - البته نمی‌دانم که الآن اسمش چیست - و از آنجا دوباره برمی‌گردم. به ایشان می‌گفتند که چرا این کار را می‌کنی؟ می‌گفت:

«[اگر] این عمامه را از سر من برداشته‌اند، من همین‌طور قدم می‌زنم تا چشم مردم به ما بیفتد و آن لباس رسول‌الله را فراموش نکنند!»^۱

این را می‌گویند حمیت دینی! ولی عده‌ای هم بی‌همت و بی‌غیرت بودند که نتوانستند این جوّ را

^۱ رجوع شود به وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۱۰.

تحمّل کند و خودشان عمامه‌ها را برداشتند. می‌گفتند: «مردم به ما بد می‌گویند، پس بیاییم مثل مردم بشویم!» اصلاً تو قابل عمامه نیستی و قابلیت نداری لباس رسول خدا را بپوشی که فرمود: «الْعَمَائِمُ تَيْجَانُ الْمَلَائِكَةِ»^۱ عمامه تاج ملائکه است! یعنی تنازل آن جنبه نور در عالم ظاهر که ملائکه را در کسوت بهاء و بهجت قرار می‌دهد به صورت عمامه است؛ لذا مستحب است که تمام افراد عمامه بر سرشان بگذارند و در موقع نماز عمامه بر سر گذاشتن مستحب است؛^۲ البته نه این عمامه‌ای که ما بر سرمان می‌گذاریم، بلکه یک عمامه مختصرتر به رنگ سفید یا زرد و آنهایی که سید هستند عمامه سبز بگذارند که ثواب نماز با عمامه از نماز بدون عمامه هفتاد برابر بیشتر است!^۳

این کاری بود که رضا شاه کرد و به دنبال آن مسخره و استهزاء و متلک بود، و آن معاندینی که در آن موقع جزء رؤسا و سران مشروطه بودند و

^۱ روضة المتقين، ج ۷، ص ۶۳۶.

^۲ رجوع شود به مکارم الأخلاق، ص ۱۱۹؛ جامع الأخبار، شعیری، ص ۷۷.

^۳ جامع الأخبار، شعیری، ص ۷۷ و ۷۸، با قدری اختلاف.

سر و کارشان در پرونده‌های انگلیس پیدا می‌شد، آمدند و به جان اسلام و روحانیت افتادند؛ ولی عده‌ای هم صبر کردند و این مسائل و مشقّت‌ها را تحمل کردند و با اذیت‌ها ساختند تا اینکه این رسالت را به افراد دیگر بسپارند و از زیر بار مسئولیت شانه خالی نکنند.

رواج سنن ملی و عربی زدایی

یکی از کارهای دیگری که در زمان سابق کردند رواج سنن ملی بود که می‌دانید این مسائل سنن ملی، آنها را به چه افتضاحی کشاند! جشن گرفتن‌های نوروز و قبل و بعد و پسوند و پیشوندی که برای این مسائل به‌وجود آوردند که واقعاً بچه به کار و اعمال بزرگان‌شان می‌خندید!

زبان عربی را که زبان دین است به‌عنوان حمایت و دفاع از زبان ملی و زبان رسمی و زبان فارسی تغییر دادند. این مسئله تغییر زبان برای الآن نیست، بلکه مربوط به زمان گذشته است و دست انگلیس و استعمار و فراماسون در این مسئله بود و هنوز هم هست.

ما هم دانسته یا ندانسته داریم پیروی همان مرام و مکتب را می‌کنیم. چرا باید الفاظ عربی در زبان ما از بین برود؟! مگر زبان عربی بهترین زبان دنیا نیست؟! متقن‌ترین زبان دنیا زبان عربی است! نماز ما عربی است، قرآن ما عربی است، روایات ما عربی است، تمام اینها عربی است!^۱ در روایت داریم:

«لِسَانُ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْعَرَبِيَّةُ؛^۲ زَبَانُ أَهْلِ بَهْشْتِ عَرَبِي

^۱ برای اطلاع بیشتر از مزایای زبان عربی، رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۱۰۷ - ۱۴۱.
^۲ الاختصاص، ص ۲۶۴:

«فَضَّالٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانَ عَنِ بَعْضِهِمْ قَالَ: "كَانَ خَمْسَةٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ سُرْيَانِيُونَ: آدَمُ وَ شِيثُ وِ إِدْرِيسُ وِ نُوحٌ وِ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وِ كَانَ لِسَانُ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْعَرَبِيَّةَ وِ هُوَ لِسَانُ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلَمَّا أَنْ عَصَى رَبَّهُ أَبْدَلَهُ بِالْجَنَّةِ وَ نَعِيمِهَا الْأَرْضَ وَ الْحَرثَ وِ بِلِسَانِ الْعَرَبِيَّةِ السُّرْيَانِيَّةِ."»

ترجمه: «فضال از عمر بن ابان از بعض ائمه عليهم السلام روایت می‌کند که فرمود: "پنج نفر از انبیا زبانشان سریانی بود: حضرت آدم و شیث و ادریس و نوح و ابراهیم عليهم السلام. و زبان حضرت آدم عليه السلام در ابتدا عربی بود که زبان اهل بهشت است و چون نافرمانی خدا نمود خداوند به جای بهشت و نعمت‌های آن، زندگی زمینی و زراعت را به او داد و به جای زبان عربی زبان سریانی را.» (محقق)

است و باهم عربی صحبت می کنند.»

این زبان را از بین بردند؛ گفتند ما زبان خارجی را برمی داریم! آخر ای بی انصاف ها، شما واقعاً زبان انگلیسی را هم برداشتید؟! آنها که می دانند مردم به انگلیسی توجه می کنند، چرا می گویند ما همه را برمی داریم؟ پس آنها می خواهند عربی را بردارند! چند تا لغت انگلیسی و فرانسوی را برمی دارند و بعد می گویند که ما نسبت به همه مسائل به یک چشم نگاه می کنیم و منظور ما زدودن الفاظ بیگانه از فرهنگ فارسی است.

مخالفت نویسندگان بی دین با زبان عربی (ت)

شما فقط عربی را حذف می کنید و بعد هم در تلویزیون جمهوری اسلامی ایران فیلم نشان می دهید و جبّار باغچه بان بی دین را که می گفت: «من وقتی که **﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾**^۱ را می شنوم، یاد ”بع بع“ گوسفند می افتم!»^۲ به عنوان معلّم دلسوز در این

^۱ سوره فاتحه (۱) آیه ۵. روح مجرد، ص ۱۶۲:

«من فقط تو را عبادت می کنم و از تو استعانت می طلبم!»

^۲ وطن دوست، ص ۱۲۰:

تلویزیون به نمایش می‌گذارید! مصیبت ما تا کجا است!

جَبَّارِ باغچه‌بان یکی از آن بی‌دین‌ها و بی‌انصاف‌هایی بود که با گروه همپالکی‌های خودش؛ پورداد، سعید نفیسی و فروزانفر لا مذهب و امثال ذلک آمدند و در مقابل اسلام و ایمان و روحانیت به هدم دین و روحانیت و علم پرداختند! آن وقت این فرد باید در مملکت اسلامی به عنوان معلّم دلسوز برای اطفال معرفی بشود؟!^۱ حالا متوجه شدید که چه دست‌هایی و چه مسائلی در کار است؟

«اما پس از رضا پهلوی، از نویسندگانی که به این امر اهتمام زیادی داشتند، جَبَّارِ باغچه‌بان بود. باغچه‌بان با الفبای فارسی امروز که در حقیقت همان الفبای عربی است مخالفت می‌ورزید. او تغییر الفبای پهلوی را به الفبای عربی، تأثیرپذیری ایرانیان از فرهنگ عرب‌ها یاد کرده و این مسئله را شایسته ایرانیان نمی‌دانست.

او تغییر الفبای امروزی زبان فارسی را که در فرهنگ و زبان قرآن ریشه دارد به الفبای لاتین پیشنهاد کرد. او جسارت و کج‌دهنی به زبان عربی را به حدی رسانده بود که با دهان و حلق خود صداهای حروف را به مسخره می‌گرفت و می‌گفت:

چه ضرورتی دارد که به تقلید از عرب‌های بدوی و بی‌فرهنگ، یا باید مانند گربه‌ها "معو معو" کنیم و یا مانند بز صدای "بَع بَع" دریاوریم. پس بهتر است که مانند دیگر مردم دنیا این الفبا را به الفبای لاتین تغییر بدهیم. زیرا هم آسان‌تر است و هم زبان رایج و عامه پسند است و هم زبان رسمی و بین‌المللی است و هم از قواعد زنده برخوردار است!»

و هم چنین رجوع شود به فرهنگ و زبان، شمس‌الدین رحمانی.

^۱ رجوع شود به فارسی (خوانداری)، چهارم دبستان، درس دهم: باغچه اطفال، ص ۸۴، چاپ دوم، سال ۱۳۹۴ ه.ش.

مرحوم آقا در سال آخر حیاتشان، حالشان خیلی منقلب بود و ناراحتی داشتند. من یادم است در سفری که به مشهد مشرف شدیم، در همین روز عید غدیر بود که می‌خواستند عمامه بگذارند. ایشان فرمودند:

«من با چشمم مانند روز دارم می‌بینم که همان دست‌های فراماسون که آمد رضا شاه را بر این ملت حاکم کرد و عمامه را برداشت، الآن دارد در میان ما کار انجام می‌دهد!»^۱

و مصیبت از این بالاتر اینکه حوزه علمی ما هم به این درد و مصیبت مبتلا است! اسم جلسه بحث و گفتگو را کانون گفتمان دینی می‌گذارند! کانون یعنی چه؟! گفتمان یعنی چه?!

آخر آقا جان، هر چیزی حدی دارد! شما دیگر چرا؟! بگویید: جلسه بحث! مگر جلسه بحث چه مشکلی دارد که شما باید آن را عوض کنید؟! چرا ما باید خودمان را همراه و هم‌رنگ با عده‌ای جاهل

^۱ برای اطلاع بیشتر از کوشش‌های استعمار برای برانداختن زبان عربی و قرآن در ممالک اسلامی، رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۱۷۶ - ۱۸۱.

پیش ببریم؟! خب بگوییم: جلسه بحث راجع به مسائل دینی!

در همین مدرسه فیضیه به جای اجتماع،
گردهمایی می گویند! آخر مگر اجتماع چه مشکلی
دارد؟! گردهمایی دیگر چیست؟! گفتمان چیست؟!
حالا الفاظ رکیک دیگری را که جایگزین الفاظ عربی
شده است خودتان بهتر می دانید!

وظیفه همه ما در باب احیای سنن اسلامی

لذا وظیفه ما است که در احیای سنن اسلامی
نهایت جهاد و کوشش را انجام بدهیم. باید در
خانواده مکالمه عربی انجام شود. از همین امروز
شروع کنید و با بچه‌های خودتان مکالمه عربی کنید
تا از کوچکی عربی یاد بگیرند و بتوانند زبان عربی
را مانند زبان مادری در وجود خودشان احساس
کنند!^۱ عربی زبان دین ما و قرآن ما است، زبان‌های

^۱ جهت اطلاع از اینکه زنده کردن لغات فارسی باستانی، برگشت از تعالیم قرآن است، رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۱۴۱ - ۱۶۳.
^۲ الخصال، ج ۱، ص ۲۵۸:

«عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ بْنِ بَزَنْطِيٍّ عَنْ رَجُلٍ مِنْ خُزَاعَةَ عَنْ أَسْلَمِيِّ
عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: تَعَلَّمُوا الْعَرَبِيَّةَ فَإِنَّهَا كَلَامُ اللَّهِ الَّذِي
تَكَلَّمُ بِهِ خَلْقَهُ....» نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۱۶۵:
«عربیّت را یاد بگیرید، زیرا آن کلام خدا است که بدان وسیله با خلق خود
تکلم می کند....»

دیگر چیست؟! آقاجان، همهٔ اینها از روی نقشه است!^۱

وظایف طلبه‌ها در شرایط امروزی جامعهٔ اسلامی

آنچه در امروز وظیفهٔ یک طلبه است این است که:

اولاً: در نهایت کوشش و دقت و بدون اتلاف وقت، خودش را مجهز کند تا از مبانی اسلام با دلیل - نه فقط با شعار - دفاع کند! اینکه من خدمتتان عرض می‌کنم واقعیت دارد؛ اگر یک طلبه بخواهد به درس‌های خودش پردازد، بیست و چهار ساعت برایش خیلی خیلی کم است!

همان‌طوری که عرض کردم؛ مسائل و اشکالاتی که امروزه متوجهٔ دین است، یک بُعد بسیار کم از آن، مسائل مربوط به احکام فقهی است و عمدهٔ مسائل مربوط به احکام اعتقادی است! افرادی مثل علامه طباطبائی و مرحوم آقا - رضوان الله علیهما - باید متصدی بشوند و دین را کما هو هو بدون

^۱ جهت اطلاع از لزوم تکلم به زبان عربی برای جمیع مسلمانان، رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۱۶۳ - ۱۷۶.

هیچ‌گونه خلط و مزج در اختیار مردم قرار بدهند، حالا مردم خودشان می‌دانند؛ می‌خواهند گوش بدهند، می‌خواهند گوش ندهند! می‌خواهند عمل کنند، می‌خواهند عمل نکنند!

ثانیاً: به آن اصول اخلاقی و رفتاری‌ای که ما از ائمهٔ دین و اولیاء دین داریم پردازد! این مسئله از مسئلهٔ اول مشکل‌تر است و بسیار قابل اهمیت است. شخصی که برای بیماری خود به یک پزشک مراجعه می‌کند، هیچ‌وقت سؤال نمی‌کند که آیا این پزشک نماز شب می‌خواند یا نمی‌خواند! هیچ‌وقت از او سؤال نمی‌کند که آیا امروز صبح نماز را خواندی یا نمازت قضا شد؛ و اگر پرسد شاید مسخره هم بکند، بلکه می‌گوید به من چه مربوط است، شما دوا بدهید تا دل درد ما خوب شود!

دو توقع مردم ایران و سایر ملل جهان از طلاب و اهل علم

اما توقعی که مردم از یک طالب دین دارند فراتر از این حرف‌ها است. آن توقع عبارت است از نحوهٔ عملکردی که آنها را به مبانی دین نزدیک کند. مردم ایران و سایر ملل جهان از ما اهل علم

دو توقع دارند: اول تخصّص در مسائل دینی؛ و دوم تعهد به این تخصّص! حالا چقدر ما توانسته‌ایم پاسخ‌گوی این توقع باشیم؟

اینجا است که وظیفهٔ افرادی که در این زمان به لباس اهل علم درمی‌آیند این است که آن توقع مردم را نسبت به قسم دوم با تمام نابسامانی‌ها و ناملايمات برآورده کنند. این مسئله از مسئلهٔ اول خیلی مهم‌تر است و برآورده کردن این توقع نیاز به کار و کوشش و از خود گذشتگی و پای گذاشتن بر روی خیلی از آمال و آرزوها و راحتی‌ها دارد.^۱

اهمیت تلبس به لباس رسول‌الله و توصیهٔ علامه

طهرانی نسبت به این مسئله

این لباس، لباسی است که رسول خدا آن را برای مبلغین خودش انتخاب می‌کند. بعضی‌ها هستند که می‌گویند: «آقا، ما طلبه می‌شویم ولی لباس نمی‌پوشیم؛ چون این طوری بهتر می‌شود تبلیغ کرد!» به شما چه مربوط است که بهتر می‌شود تبلیغ کرد یا

^۱ برای اطلاع از وظایف علما و طلاب دینی، رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۱۲-۳۲۶.

نمی‌شود؟! خدا گفته بپوش یا گفته برو و آنچه خودت می‌گویی انجام بده؟! تو دلت برای تبلیغ می‌سوزد یا برای خودت می‌سوزد؟!

مرحوم آقا - رضوان الله علیه - به یک نفر که تا حدودی در همین علوم الهیات کار کرده بود، فرموده بودند: «شما باید به لباس طلبگی دربیایید و لباس بپوشید!» ولی این شخص شروع کرد به جزع و فزع کردن که آقا، جامعه این‌طور است، دانشگاه این‌طور است، الآن نمی‌پذیرند و فلان می‌کنند!

حتی یادم است در سال‌های آخر عمر مرحوم پدرم که یک روز من با ایشان بودم، صحبت همین مسئله شد و ایشان فرمودند که فلان کس باید لباس طلبگی بپوشد! ولی آن شخص ترتیب اثر نداد و تا حالا هم ترتیب اثر نداده است.

یک وقت آن شخص با من صحبت می‌کرد و می‌گفت: «الآن جامعه این‌طور است و من [بدون لباس طلبگی] بهتر می‌توانم خدمت کنم!» گفتم: «آقا جان، دو دو تا چهار تا، تو برای خدا می‌خواهی خدمت کنی یا برای خودت؟ اگر برای خدا می‌خواهی خدمت کنی، این آقای طهرانی روز

قیامت می آید و می گوید که من به او گفتم که عمامه بگذار و لباس طلبگی بپوش! آیا شما مرحوم پدر ما را به این اندازه قبول داری که در روز قیامت بیاید و از تو دفاع کند و یا به این اندازه قبول نداری؟ پس جان من، جلوی غازی معلق بازی نکن و مسئله را به حساب دین و تبلیغ نگذار! خودت را راحت کن و بگو نمی توانم!» یک دفعه ماند و همین طور ساکت شد و گفت: «بله، مسائل نفس هم هست!» گفتم: «جانت درآید، زبان من درد گرفت، خب از اول بگو!»

طلاب و معّمین از افتخارات ملی ایران و دنیای

اسلام

لذا من می گویم به همان دلیلی که آن شخص تا الآن عمامه نگذاشته است، دوستان ما که در امروز و در این زمانه عمامه می گذارند، جزء افتخارات ملی ایران و دنیای اسلام هستند!

البته باید ببینیم که اجر و نتیجه چقدر است و امام زمان علیه السلام جواب این کار را چطور می دهد و چطور لطف و مرحمت می کند. اینها مسائلی است که از عهده ما خارج است و به صاحب

مقام ولایت مربوط است!^۱ ما فقط آمدیم و مسئله را بیان کردیم تا خدمت رفقا بگوییم: این گوی و این میدان، هر کسی می خواهد بسم الله!

لزوم داشتن صلاحیت برای ورود در هر کار و کسب رضایت امام زمان

البته این به این معنا نیست که حالا همه دست از کار و کسب بردارند! بالأخره وارد شدن در مسائل دین استعداد و آمادگی و همّت می خواهد و خداوند هم کارها را قسمت کرده است.

علی کلّ حال باید هر کسی در هر رتبه‌ای که هست ببیند که رضای امام زمان در چیست؛ اگر کاسب است همان طور، اگر پزشک است همان طور، اگر مهندس است همان طور و اگر اداری است همان طور! باید رفتارش با مردم طوری باشد که مورد نظر امام زمان علیه السلام باشد.

همچنین زبان حال طلاب و افرادی که آمده‌اند و از خود گذشته‌اند و خود را سرباز امام زمان

^۱ برای اطلاع از فضیلت تلبّس به لباس دینی و عمامه بستن، رجوع شود به امام شناسی، ج ۹، ص ۲۷۱ - ۲۹۳.

قرار دادند^۱ این است که:

«ای امام زمان، تو که الآن در پسِ پردهٔ غیبت هستی و هنوز زمان ظهور تو نشده است و این مردم هم نیاز به دین و معرفت و راهبری دارند، ما تا آنجایی که می‌توانیم و تا آنجایی که از عهدهٔ ما برمی‌آید جلو آمده‌ایم؛ اینک دیگر بر عهدهٔ تو است که آنچه خودت از توفیق و دستگیری و هدایت صلاح می‌دانی، نصیب ما کنی!»

تلبّس به لباس پیامبر، مقدمهٔ سعادت و عافیت دنیا و آخرت

خوشا به حال این دوستان و رفقا که در امروز که روز عید غدیر است و همان روزی است که رسول خدا بر سر ابن عمّ و دامادش و صاحب مقام ولایت کبری، امیرالمؤمنین علیه السلام عمامه بست، اینها هم در روز عید غدیر خود را به زیّ و لباس پیغمبر و زیّ تلبّس و ظهور به آنچه مورد رضای رسول خدا است درمی‌آورند و در نتیجه سعادت و

^۱ برای اطلاع از اینکه نباید در انتخاب شغل و حرفه، مطامع دنیوی و مقاصد شهوانی مقصد و مقصود باشد، رجوع شود به حیات جاوید، ص ۱۵۹.

سلامت و عافیت دنیا و آخرت را برای خود کسب
می‌کنند!

إن شاء الله امیدواریم که خداوند متعال همه
آنها و همه ما را توفیق بدهد تا به آنچه مورد رضای
اولیاء او و مورد رضای ائمه او و مورد خواست او
است، پردازیم و از فراز و نشیب‌ها و مسائل جانبی
نهراسیم و آنچه در دید افراد ناپسند است، ما را از آن
صراطی که خدا برای ما قرار داده است نلغزاند!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ